منوچهر جمالی

چگونگیِ «هبوط» در یزدان شناسی زرتُشتی

اهورامزدا ، از روشنی وسبزیِ آسمان ، « تخم» را میآفریند

اهورامزدا،ازعلم(روشنی خود،که اصل بُرّنده است) همه تخمهارا، فراسوی خود ، میآفریند

سیمرغ(ارتا)، *تخمیست، که ازخود، روشن میشود*
سیمرغ، آتش فروزاست
(تخمی که خود را میافروزد=آتشی که خود راروشن میکند)

سیمرغ ، تبدیل به همه تخمها(جانها) میشود ودرهمه،خودرادرچهره های گوناگون پدیدارمیسازد

خلقِ بخشهای گوناگونِ گیتی، درچندین روز، که در تورات وانجیل وقرآن متداولست ، تصویریست که ذهن مارا ازشناختِ آفرینش دردین زرتشتی وهمچنین ازشناخت فرهنگ ایران، بازمیدارد . اینکه یهوه درهفت روز، گیتی را خلق میکند و نظائرآن درقرآن، اندیشه ایست که سپس پیدایش یافته است. این الاهان تازه وارد، مسئله اصلی را که

«**پیدایش جهان ازتخم = ازیک اصل »** بود، فراموش کرده اند ، یا به کلی نادیده میگیرند ، وآن را به نام بت پرستی وشرک ، طردو لعن وتحقیرکرده اند . **جهان ازیک تخم (یک اصل) پیدایش می یابد، وخالقی ندارد** . درفرهنگ ایران ، بدین آسانی وسهولت نمیشد از« پیدایش ازتخم= ارکه » گذشت . **اهورامزدای زرتشت** ، مانند یهوه والله ، مستقیما به آفرینش بخشهای گوناگون نمی پردازد ، بلکه به آفرینشِ « **تخم آن بخشها**» می پردازد . اینست که در داستان آفرینش که بُندهش از اهورامزدا میآورد ، این اندیشه اصلی، باقی مانده است . **اهورامزدای زرتشت ، حلقه واسطه میان « پیدایش جهان هستی ازتخم » ، و « الاهان خالق » هست، که دیگر نیاز به خلق تخم ندارند ، بلکه یکراست ، خود آن چیز را مستقیما خلق میکنند ، و گستره « اندیشه پیدایش » را تا میتوانند میکاهند** .

دربخش دوم بندهش میآید که اهورامزدا « **نخست آسمان را آفرید ، روشن ، آشکارا، بسیاردور**... » و درپاره 22 همین بخش میآید که « او، **از روشنی و سبزی آسمان** ، **نطفه** مردمان و گاوان را فراز آفرید. این دو نطفه را درتن گاو و کیومرث داد ، تا افزایش یافتن مردمان ازآن باشد » . دراین جا دیده میشود که « تخمی که از روشنی وسبزی ، آفریده میشود » ، جایگزین اندیشه « تخمی که ازخود، آفریننده و روشن شونده است » می نشیند . اهورامزدا، تخم انسان وتخم جانوررا ازروشنی میآفرند، نه انسان یا جانوران را بطور مستقیم . (درپایان مقاله ، به مفهوم **سبزی** ، پرداخته خواهدشد .« **سبزی**» ، که کاهش به رنگی از رنگها یافته ، درست همان **تخم جهان هستی** ، درفرهنگ سیمرغی- ارتائی بوده است ، که اکنون ، مخلوق اهورامزدا میگردد) .

اِلاه تازه وارد(اهورامزدای زرتشت) ، باید برای « نفی وطرد اندیشه پیدایش جهان ازتخم »، درآغاز، خودِ « تخم » را بیافریند، تا تخم را ازاصالت بیندازد(هیچ چیزی ازخود ، یعنی تخم نیست) .

چون نزد ایرانیان ، جهان وهرچیزی درجهان ، از« تخمی» ، پیدایش می یافت . **آفرینش تخم جهان ، یا تخم انسان یا تخم جانوران ، نفی و انکار « اصالت پیدایش ازتخم » هست** . این تخم که « اصل= ارکه » است ، اکنون « آفریده ویا مخلوق » اهورامزداست . پس ، تخم (اصل

= **ازخود بودن ، ازخود، افروختن (خود را آتش زدن) ازخود،روشن شدن ، ازخود، آفریدن ، ازخود، اندیشیدن ، ازخود، سامان دادن ....**) اصالت را ازدست میدهد .
این **خواست (یا واژه)** اهورامزداست که اصل را هم میآفریند . **پس هیچ اصلی دیگر، درجهان ، اصل نیست** . تخم و هسته و بذرو دانه ، ازخود ، نمیتواند بیافریند . تا کنون ،« **تخم** » ، **اصل روشنی و بینش** بود . ولی ازاین پس ، بینش (= روشنی) و خواستِ الاه تازه ، باید جانشین تخم بشود ، یا با تخم و قرین باتخم آورده شود ، ولی تا نشان بدهد که دیگر، تخم ، ازخود ، نیست ، بلکه ازبینش وروشنی وخواست ِ این الاه هست . آوردن این دو باهم و درکنارهم ، ولی همزمان باآن ، انداختن تخم ازاصالت ، **برای مرحله گذرو مصالحه با عقیده مردمان** ، بایسته بوده است .
مثلا **شش گاهنباردرسال** ، « **شش تخم** » بوده اند ، که ازآنها شش بخش گیتی(آسمان ابری، و آب وزمین وگیاه وجانورو انسان) ، پیدایش می یافته اندو میروئیده اند . اکنون زرتشتیان ، هرگاهنباری را جشن میگیرند ولی با پایان یافتن آن ، ازتخم ، چیزی پیدایش نمی یابد ، بلکه این خواست روشن اهورامزداست که آسمان ابری، یا آب یا زمین یا گیاه یا جانوریا انسان را پس ازآن جشن ، میآفریند . ازتخم تاریک ، ابرو آب و زمین... پیدایش نمی یابد ، بلکه از بینش وخواست اهورامزدا که روشنی الاه تازه است ، و گوهر این روشنی ، « برّندگی » است (روشنی این الاه = اصل برندگی است) همه چیز آفریده میشود .

تخم = تاریکی= اصلِ آفریننده

تخم یا « **توم** » ، به معنای « **تاریک** » هم هست . تخم، تاریکست. تخم، آنچه درخود نهفته دارد، ازهمه پوشیده است . **تخم** ، **سرّ وگنج مخفی (پوشیده ونادیدنی) است . تخم، گُم است . تخم ، عدم است.**
tom تاریکی است و tomaak =tomik به معنای تاریک است و tom به معنای تخم وبذر ومنی هست . باید درپیش چشم داشت که نه تنها یک معنای « تخم» ، تاریکیست ، بلکه درست تاریکی نیز ، حکم

« تخم » دارد . **تاریکی وتخم با هم اینهمانی می یابند** . تاریکی یا شب، تخم یا تخمدانیست ، که روز و آفتاب را میزاید . این« آفرینندگی تاریکی» بود که زرتشت برضد آن بود ، چون کسی نمیداند که ازتاریکی ، چه پیدایش خواهد یافت ! ویژگی تاریکی ، آنست که انسان نمیداند که آنچه ازآن پدید خواهد آمد ، خوبست یا بد است .آنچه درتاریکی هست ، هم میتواند زیان آور باشد هم سود آور. انسان میخواهد که ازپیش بداند درچه، سود هست، و فریب نخورد، ومیخواهد ، یکراست به آنچه روشن میخواهد، بدون آنکه دچار دردسرو گمراهی بشود ، برسد . ازاین رو میخواهد ازپیش، خوب وبد را بداند تا خط وراه راست میان خود وآن را بیابد . ولی فرهنگ سیمرغی براین شالوده هست که سیمرغ یا خدا یا حقیقت (نخستین عنصر، یا اصل آفریننده) ، گنج مخفی یا سرّ مکنون درهرکسی هست ، و خویشکاری هرانسانی ، آنست که این سیمرغ یا سرّ را که درهرکسی ، **دیگرگونه** است ، و طبعا تکرارنمیشود که با یک بینش عمومی بتوان آن را شناخت ، همیشه ازنو بجوید و بیازماید .

آزمودن و جستجو کردن وکاویدن ، همیشه روبرو با شگفتی و خیرگی و گمگشتگیست ، ولی جستجو کردن نیز ، اصل شادی آوراست (غایت که سعادت باشد ، در پیمودن ِ خودِ راه است). فرهنگ سیمرغی ، برشالوده « جستجوی ِ همیشگی بینش و لبریزی هرچیزی وانسانی » قراردارد ، نه بر شالوده یک حقیقت و آموزهِ خوب وبد که انسان باید بیاموزد یا بدان عادت کند .

انسان، همیشه چیزی را درخود و درهرچیزی میجوید که هیچگاه گم نکرده است. عطار درالهی نامه، این نکته را به خوبی بیان کرده است.

چنین گفت آن یکی با **خاک بیزی**   که میآید شگفتم ازتوچیزی

که « **گم ناکرده ، میجوئی** » **تو** ، عاجز

نیابی چیز گم ناکرده ، هرگز

عجب تر گفت زین ، چیزی دگرهست

که **گم ناکرده ای گر ندهم دست**

به غایت می برنجم ، وین شگفتی

بسی بیش است ازآن اول که گفتی

اگرمن این چیزگم ناکرده را نیابم ، به سختی می رنجم

نه بتوان یافت ، نه گم میتوان کرد

نه خاموشی ، رهست و ، نه بیان کرد

ازهمان واژه « خاک بیز» که برای جوینده به کار میبرد ، میتوا ن دریافت که « **خاک** » ، درست این « اصل آبستنی ، و تاریکی پوشنده »هست که « کان یا چشمه را درخود ، نهان دارد » .

درک «خاکی بودن خود » ، و « ارجمند کردن خاک » ، همین یقین از وجود سرّ یا گنج درخاک یا در تن خود هست . یقین ازاینکه درکندن وغربال کردن خود(بیختن) میتواند خدا (سرّ= سیمرغ = ارتا = Erde = ارض) را در خود بشناسد ، میتواند گنج را ازخاک وجود خود ، کم کم بیرون آورد ، هرچند او چیزی را گم نکرده است ، تا فقط گم کرده خود را بجوید . دروجود خاکی او، بیش ازآن هست که درسطح آگاهبود خود، می بیند و میشناسد . **این ارجمند کردن خاکست ، که خودرا به کردار کان و گنج میشناسد** . او یقین دارد که همیشه به خدا ، به حقیقت ، به اصل آفریننده ، به مهر ، آبستن است . درست روشنی آگاهبودش ، اورا ازآنچه درتاریکی وجود خودش نهفته است ، منحرف میسازد و غنای اورا میپوشاند . آنچه دراو روشن است ، اورا میفریبد و مشغول میدارد ، و از رفتن به تاریکیهای وجود خود و دیگران بازمیدارد و میترساند . این عشق به خاکی بودن ، به تخم بودن ، به تاریکیهاست که اورا به جستجوی گنج میانگیزد . **پیدایش ازتاریکی ، همیشه شگفت آور و غیرمنتظره است . ولی درست این بنیاد فرهنگ سیمرغی بود** . ازاین رو هست که رام (اندروای = وای ایزد= بایزید) دررام یشت میگوید **نام من جوینده است** (گوهرخدا، جویندگیست ، نه همه دانی ! ، وجوینده با تاریکی کاردارد و یقین دارد که در تاریکی ، چشمه زندگی هست).

فرق اهورامزدای زرتشت با ارتا خوشتِ (ارتای خوشه) زال زر، اینست که **اهورامزدای زرتشت ، از« روشنی » ، تخم(اصل) را میآفریند . چیزی روشن است که معلوم ومشخص و معین هست .**

اهورامزدای زرتشت ، « پیدایش ازتاریکی را، که پیدایش از تخم » باشد،نمی پذیرد . بدین روی ، ارتاخوشت(اردوشت) را ، به کردارخوشه (مجموعه تخم ها) نمی پذیرد، و با دادن نام « اردیبهشت » به آن ، گوهرخوشه گی و تخم بودن را ازاو میزداید یا

انکار میکند . **اهورامزدا، با علمش، همه چیزرا مشخص ومعین میسازد .** « **دین» که آموز ه یا روشنی او باشد ، باید کل اجتماع و انسانها وطبیعت وحکومت را معین سازد . این اندیشه، بنیاد قدرت است . روشن سازی افراد واجتماع ، معین سازی ِدرون وضمیر و اندیشه همه افراداست.** به عبارت دیگر، خدائی که نور است ، آزادی را درضمیر همه نابود میسازد ، چون تا ضمیر را تصرف نکرده است ، ضمیر، تاریک وبنگاه اهریمن است که باید ازآن بیم داشت . **آزادی ، همیشه با تاریکی وجویندگی حقیقتی که نمیتوان گرفت وبه تصرف درآورد ، سروکار دارد . قدرتمند، نامعین بودن و تاریک بودن و سرّ بودن ِضمیر و روان و اندیشه افراد را ، تاب نمیآورد** . هرقدرتی میخواهد ، همه ضمیرها و روانها و اندیشه هارا روشن ، یا به عبارت دیگر، مشخص ومعین سازد.

اهورامزدا ی زرتشت، میخواهد ازروشنی (علم خود)، همه چیزها را بیافریند

ولی سیمرغ که آتش فروزاست میخواهد گوهرنهفته درتخمهارا، پدیدارسازد

جایگاه وخانه اهورامزدای زرتشت ، **روشنی بیکران** است . این اصطلاح روشنی بیکران ، مارا ازحقیقت، دورمیکند . اصطلاح بیکران ، واژه ِ« اَن an+ اگرا aghra » هست که به معنای « بی زهدان » است(آغاز، همیشه بُن وزهدانست) . به عبارت دیگر، معنای این اصطلاح آنست که **جایگاهِ اهورامزدا** ، « **روشنائی است که زاده نمیشود ، روشنی است که پیدایش نیافته ، روشنی است که از تاریکی برنیامده است »** . درست اهورامزدای زرتشت ، گوهرخودرا، دراین اصطلاح « ان اگرا» ،درتضاد با سیمرغ (ارتای خوشه و ارتای فرورد) بیان میکند که تخم وخوشه است . دیده میشود که سغدیها و خوارزمیها ،« ارتا فرورد» را که نام روز نوزدهم است،

« فروز» و « روجن » مینامند که « افروزنده » و « روشن » باشد . گل این روز، بنا بربندهش ، **بوستان افروز** است . این خدا ، بوستان را « میافروزد » . افروختن ، آتش یا چراغ را روشن کردن است . **افروختن ، دراین فرهنگ ، معنای « آفریدن » را داشته است.** « آفریننده » ، پدیدارکننده = ظاهرکننده بوده است . خدا ، آنچه را درتخمها نهفته و مخفیست ، پدیدارمیسازد. خدا ، ماما (= دایه) و باغبان است. هوشنگ ، فروغ (روشنی) را ، ازسنگ(که امتزاج واتصال وپیوند دادن دوچیزباشد) پدیدار میسازد، و آتش را میافروزد ، به عبارت دیگر، آفریننده روشنی (فروغ = فروز) هست (**آتش فروز** است) .

ارتا ، هم آتش زنه هست و هم آتشگیره است، یا به سخنی دیگر، جفت آتش زنه وآتشگیره باهمست . در برهان قاطع ،د یده میشود که بهمن (ماه یازدهم) و ققنس (کوخ نوس = مرغی که منقارش نای میباشد) یعنی سیمرغ است ، آتش افروز خوانده میشوند . ازاین سنجش، میتوان شناخت که هوشنگ درشاهنامه ، همان **بهمنِ آتش افروز** است .

این صفت بهمن و سیمرغ (هما) ، از دیدِ فرهنگ ارتائی بوده است(نه دین زرتشتی) . دیده میشود که ارتا فرورد ، هم نام « فروز= آتش زنه » دارد وهم نام « روجن = روشن » . **سیمرغ ، تخمیست که ازخودش ، سبزو روشن میشود** . **سیمرغ(ارتا فرورد) نخستین عنصر، یا تخم هرچیزیست که ، خود ، خودرا روشن میکند وخود، ازخود، پیدایش می یابد** . این اندیشه ، درتصویر سیمرغی که خود را میافروزد درگرشاسپ نامه نموده میشود . درگرشاسپ نامه میآید که

یکی پشته سازید سهمن بلند   پس ازباد پر آتش اندر فکند
چو هیزم زباد هوا برفروخت   شد اندرمیان، خویشتن را بسوخت...
زخاکس پس ازآن، بروز دراز   یکی مرغ خیزد چواو نیزباز

سیمرغ ، خوشه ایست که خود را میافروزد . خودرا آتش میزنند تا خاکسترشود و باز روشن شود (ازنو مرغی تازه برخیزد = فرشگرد = که همان اندیشه **فرورد= فروهر** است) . خاکستر، که « خاک + ستر» باشد ، به معنای « افشاندن تخم » است (خاک = هاگ = تخم ، star ستر= گستردن وپاشیدن است).

خاکسترشدن سیمرغ یا سمندر، یا ققنس، به معنای « تخمهای ِ خوشه ِ خود را افشاندن وپراکندن» است . سیمرغ ، مجموعه تخمه همه جانهاست که ، ازخود ، خود را بازمیآفریند . این تخمها ، سرّ وگنج مخفی هستند ، وهریکی ، گوهردیگردارد . ازاین رو که سیمرغ یا ارتا ، درهرتخمی ، « دیگرگونه » است و تکرار نمیشود ، ازاین رو ، خدا(ارتا) ، درهرجانی وانسانی ، مجهول وتاریک ونا گرفتنی و گم هست . خدا ، اصل تنوع وکثرت درهمه چیزها هست. درهرجانی وانسانی، **چیز دیگر** هست . این **تنوع یابی وتکرار ناپذیری خدا درهرجانی وهرانسانی ، گوهر تاریکی و مجهول بودن و ناگرفتنی بودن اوست** . خدا، درهرجانی وهرانسانی ، گم هست. ازاین رو سیمرغ ، درهرتخمی ،خودرا آتش میرند تا خودرا به گونه ای دیگر، روشن و پدیدار سازد . خدا در هرجانی و هرانسانی خود را میجوید ، تا خود را به گونه ای دیگر و در تنوعاتش بشناسد . او باید خودرا درهرتخمی ازنو، بیفروزد تا روشن شود . اودرهمه جانی ، روند زایش روشنی ازتاریکی است ، نه روشنی ِ بی تاریکی ، مانند اهورامزدا .

روئیدن که« **وخشیدن**» باشد، به معنای زبانه کشیدن وشعله ورشدن هم هست. روئیدن تخم ، وشاخه شاخه شدن آن ، اینهمانی با« شعله ورشدن و زبانه کشیدن آتش » داشته است. **روئیدن وبالیدن (سبزشدن)، اینهمانی با « روشن شدن » داشته است** . جهان هستی ، از عنصرنخستین، که « پرن = ارتا فرورد » باشد، ساخته شده است . درهمه، این روند « ازخود افروختن ، یا نوزائی و فرشگرد » که ویژگی سیمرغست ، هست . اگر اندکی در اشعاربالا، دقت شود دیده میشود که **مرغ با « باد پرخود » ، آتش را میافروزد ، و سپس دیده میشود که همین بادپر، « باد هوا » نامیده میشود** .« پر»، همان « هوا » هست . هوا ، همان واژه sva= xva = hva =uvaاست که به معنای « ازخود= تخم » میباشد.(رجوع شود به مقاله دراین کتاب که هوا بطورگسترده ، بررسی میشود). ولی درست اهورامزدای زرتشت ، از « روشنی وسبزی آسمان » ، نطفه جانها (تخم جانها) را میسازد . به عبارت دیگر، تخم ها اصالت ندارند و ازخود نیستند ، بلکه از روشنی وسبزی آسمان هستند که « ماده »،

دردست اهورامزدا هستند که به آنها، « شکل تخم » میدهد. دراساطیروفرهنگ (عفیفی ، صفحه 5) دیده میشود که **کیومرث ، چیزی جز همین نطفه یا تخم نیست** . « 36- او- اهورامزدا – مردم ازآن گلِ کیومرث را ازآن ساخت به شوسر(نطفه= تخم) گونه ای ، اندر سپندارمد ، هِشت ، وکیومرث ازسپندارمد بیافرید... » .

درواقع ، مطلب دراصل، چنین بوده است که **کیومرث چیزی جز نطفه اهورامزدا نبوده است که ، درزهدان آرمئتی که بنا برگاتا،جفت اهورامزداست ، افکنده میشود** . باید درنظر داشت که «**اهورامزدا» نامی نیست که تنها نام خدای زرتشت بوده است** . بلکه زرتشت ، این نام را برای نامیدنِ خدای خود برگزیده ، و صورت ویژه ای بدان داده است ، که سپس دریزدان شناسی زرتشتی، تحولاتی یافته است . اهوره ، اوره است که ابرمیباشد و مزد ، ماه است . چنانچه نگاهی به بندهش بخش 11 افکنده شود ، دیده میشود که درایران ، مردمان ، ماه را دارنده ابر(afnahvant)میدانستند . «ابر» که اصل آب باشد با ماه، که مجموعه تخم های کل زندگانست باهم ، درباهم آمیختن ویوغ شدن ، اصل روشنی وسبزی (زندگی) بودند . ازاین رو نیز ماه « سیمین ، کلیچه سیم .. » خوانده میشود ، چون سیم= اسیم به معنای یوغ وجفت است . **اهوره مزدا، که همان ماه اَبـرمند(ماهِ دارنده ابر) باشد(جفت ماه وابر) ، اصل روشنی(بینش ودانائی) و زندگی(سبزی) و آبادانی باشد** ، همان تصویر سیمرغست (سیمرغ درشاهنامه ، همیشه درابرسیاه میآید) . ولی ازآنجا که زرتشت، برضد اصل جفت آفرینی (ییما) برخاسته بود، و یزدان شناسی زرتشتی، این اندیشه را تا میتوانست گسترد ، طبعا مجبوربود که معانی دیگر به واژه های « اهوره » و « مزدا » بدهد ، تا دیده را از« اصل جفت آفرینی ماه وابر » که بنیاد فرهنگ سیمرغی – زال زری بوده است، منحرف سازد . درهمین راستا نیز، به رغم آنکه کیومرث را تخم دانسته ، ولی اورا از« تخم اهوره مزدا » بودن ، افکنده است . تا اهورامزدا ، اینهمانی با سیمرغ دارد ، انسان ، مستقیما تخمِ خوشه سیمرغ (فرّخ) است ، ولی با طرد اصل جفت آفرینی (ییما= سیم = سنگ = امر= مر=....) کیومرث ، « تخم آفریده» ازاهورا مزدا میشود ، ولی دیگر، تخم (نطفه) خود خدا نیست . به عبارت دیگردرهمین جا ، روندِ«

هبوط » روی داده است . هرچند که نطفه ازخدا ، افکنده شده است ، ولی اهورامزدای زرتشت نمیخواهد ، دیگر آن را نطفه خود و تباروفرزند خود بداند . وازآنجا که آسمان را جفت زمین(خاک) نمیداند، کیومرث را ، زمینی میداند.

کیومرث ، نخستین انسان زرتشتی، و آرمئتی
جم، نخستین انسان سیمرغی ، و آرمئتی (جما)
تفاوت رابطه انسان با خاک،
درفرهنگ ارتائی- زال زری ، ودریزدانشناسیِ زرتشتی

چرا یزدانشناسی زرتشتی ، **کیومرث** را در داستان آفرینش خود ، جانشین « **جم = ییما** »، کرد که چنانچه ازهمان نامش دیده میشود ، اصل جفتی و جفت آفرینی هست ؟ تصویر« **جم** ، **به کردارنخستین انسان** » ، کل آموزه زرتشت، و خود ادعای زرتشت، و تصویرخدایش اهورامزدا را، به کلی نابودمیساخت . همین **تصویرجم ، به کردار تصویر انسان** ، امروزه نیز ، تصویرآدم در قرآن وتورات و انجیل ، و الاهان متناظرشان ، الله و یهوه و پدرآسمانی ، بکلی از ریشه میکند . همین تصویرجم است که در باززائی فرهنگ ایران ، نقشی همان « **پرومتئوس** » در رنسانس غرب بازی خواهد کرد .
کیومرث ، چنانچه دیده شد، درواقع ، فقط « نطفه یا تخم یا بُن انسان» است، نه یک شخص مانند آدم که مستقیما ازیهوه یا الله، خلق میشود .
کیومرث یا این تخم ، تنها رابطه ای که با « خاک » دارد،« مرگ» هست . درحالیکه « **رابطه جم با خاک** » ، دروندیداد باقی مانده است ، که درتضاد کامل با رابطه کیومرث با خاک هست . دربندهش میآید « مرگ از انگشت کوچک، به تن کیومرث درشد، و همه آفریدگان را تا فرشگرد مرگ برآید . **چون کیومرث به هنگام درگذشت، تخمه بداد** ، آن تخمه ها به روشنی خورشید، پالوده شد ، و دوبهرآن نریوسنگ نگاه داشت و بهری را سپندارمد(آرمئتی) پذیرفت .... » .
درست **تخمه کیومرث** ، **در« هنگام مرگ »** ، **پدیدارمیشود** . کیومرث، نخستین انسان زرتشتی ، رابطه ای دیگربا خاک ندارد که

جم . کیومرث (که تخم یا بُن همه انسانهاست) و زمین (سپندارمد) باهم، هنگام مرگ انسان ، جفت میشوند . کیومرث ، جفت آرمئتی نیست که باهم ،« اصل» ، یا **جفت ِآفریننده** شوند . همزیستی انسان با خاک(زن) ، روند **زندگی آفرینی** نیست . کیومرث (بُن همه انسانها) فقط درمرگ همبستر با خاک میشود .ولی درفرهنگ ارتائی ، جم و آرمئتی باهم ، رابطه جفتی(همبغی) دارند ، هرچند که این موضوع ، پوشیده یا مبهم نگاه داشته شده است . ولی ما میدانیم که **نام دیگر زمین ، « جما » است** ،که بطورآشکار، بیان جفت جم بودنست (به زیرنویس واژه **زمین** ، دربرهان قاطع مراجعه گردد). ولی درداستان وندیداد ازجم ، که برغم تحریفات موبدان، هنوز یک داستان ارتائی- سیمرغی باقی مانده است ، وارونه این رابطه ، دیده میشود.

نخست آنکه جمشید با نخستین همپرسی با خدایش (اهورامزدا= سیمرغ) **با کاردست وپای خودش ازخاک ، « خشت » میسازد که درفرهنگ ایران ، نمادِ شهری گری یا مدنیت است** . نخستین کارجمشید، ساختن خشت ازخاک با کاردست وپای ِمستقیم خودش هست . **او باخاک ، خانه وشهرو مدنیت میسازد و درخاک، گورستان نمی بیند** . در متن وندیداد، درمورد ابزارهای جمشید، دست برده شده تا مفهوم نخستین ، پوشیده وپنهان ساخته شود . ولی یک عبارت که درگزیده های زاد اسپرم مانده ، حقیقت آنچه که مسخ ساخته ، آشکاروفاش میسازد. جمشید با با نگ نای ، آرمئتی ، زنخدای زمین را میانگیزد، تا خود را بگسترد و فراخ شود . درگزیده های زاداسپرم(بخش 35 پاره 20) میآید که : « .. به همان گونه که **جم درآن صورزرین suwran zarananaenim ، آن گام دم** ، بدمید » . البته یزدانشناسی زرتشتی این نای را به « سلاح سورخدار» مسخ ساخته است .جمشید با دمیدن درنی اش ، درفرشگرد انبازمیشود . به عبارت دیگر، جمشید نیروی با ززائی و تازه سازی گیتی را داشته است .

واژه « سُفتن » که درمتن وندیداد ، آشفته ودرهم ساخته شده ، به معنای عشق ورزیدن و همآغوشی است . به عبارت دیگر، جم، جما را که آرمئتی باشد، درآغوش میگیرفته است . **عشق ورزی با خاک، و خانه وشهرسازی ازخاک ، رابطه جمشید با خاک است ، نه مرگ** .

شخم کردن زمین ، درفرهنگ ایران ، «عشق ورزی با زمین » شمرده میشده است. انسان وزمین در جفت بودن باهم ، مدنیت و بهشت را میآفرینند .

کار وکردار انسان ، تخمی هست که درجهان خاکی، کاشته میشود وهمیشه ، اصلِ آفریننده میماند

ازآنجا که کار زمین کردن، و زمین را بارور و آباد ساختن، برترین فضیلت شمرده میشده است ، **هرعمل یا کار و کردار انسان نیز ، کاشتن یک تخم (یک اصل ِ خود آفرین) درجهان خاکی دانسته میشد** .

درداستان زرتشتی ازکیومرث ، میتوان بخوبی دید که درروی زمین یا خاک هست که اهریمن ، انسان را بیمارمیسازد، و « میزند » . مرگ ، پیآیندِ زدارکامگی اهریمن شده است . باید درپیش چشم داشت که« دروغ» ، دراصل، اینهمانی با « زدارکامگی و آزردن زندگی » داشته است . به عبارت دیگر، **زمین، جایگاه آمیزش زندگی با دروغ وفساد و تباهی (اهریمن) میگردد** . آسمان ، جایگاه درد وبیماری و دروغ نیست . زندگی برخاک و با خاک ، جداناپذیر ازگلاویزشدن با دروغ و آمیختن با اهریمن است . با افتادن کیومرث برخاکست که نخست، کانی ها (آنچه بقا و دوام به تن خاکی میبخشند) ازتن او خارج میشوند، و فقط خاک باقی میماند. **خویشکاری کیومرث ، تخمه (نطفه) دادن هنگام مرگش هست**. «**عشق ورزی با خاک و با زن » ، اینهمانی با مرگ (اهریمن) داده میشود** . کیومرث درشادیِ همآغوشی وعشق ، تخمه نمیدهد . کاشتن تخمه ، اینهمانی با انداختن نطفه درزهدان دارد . واژه« کاشتن » درالتفهیم ابوریحان بیرونی ، هردو معنارا دارد . تخمه پاشیدن **هنگام کارو کاشتن** ، بکلی نا گفته میماند. باید درپیش چشم داشت که **درفرهنگ ایران ، کاروکردارانسان بطورکلی درسراسر زندگیش، کاشتن تخم دراجتماع و زمان بشمارمیرود** . به عبارت دیگر، کارکردن در زیستن ، کاشتن

تخم کارهای خود است، و کاشتن تخم ، چیزی جزهمآغوشی با خاک نیست که جشن شادی است . هرکاروکردارانسان را کاشتنِ« تخم » دراجتماع دانستن ، ایجاب فلسفه ای ویژه میکند که دراثر تفسیرات غلط ، ازمعنای حقیقی اش ، دور ساخته شده است . کاشتن تخم ، با خاک، سروکاردارد . **انسان ، درختی است و هرچه میکند تخم است ،** یا به عبارت دیگر، **اصلیست ازخود، آفریننده** . عمل انسان، ازاین پس، زنجیره انتها ناپذیرپیآیندها و تاءثیرات میگردد . عمل انسان که ازانسان ، جداشد، درخاک اجتماع وزندگی درگیتی، درخاک روانها و روابط اجتماعی واقتصادی و سیاسی واخلاقی، کاشته میشود ، و ازآن پس ، **اصل ازخود آفریننده میگردد،** و همیشه کارگذارمیماند ، هرچند که کننده اش نیز ، گمنام وناشناس میماند.

تخم یک عمل ، اصل تاریکست . **تاریخ هراجتماعی، از این تخمهای اعمال ِافشانده شده، ولی ناپیدا ونانوشته در هزاره ها، معین میگردد** . درتخم ، گنج یا غنای نهفته است که کسی آنها را درتمامیتش نمیشناسد . تن انسان، میرود ، ولی اعمال انسان که تخم های خوشه زندگی او هستند ،و دردشت یا باغ اجتماع ، افشانده شده است، همیشه موثر وزنده میماند ، وهرتخمی ، تحول به زنجیره تخم ها در زمان می یابد . اینست که **عمل ، یک معنا ویک پیآیند و یک برآیند ندارد که بتوان با افسانه پاداش ومجازات در قرآن یا آموزه زرتشتی یا عیسوی ، چه دراین دنیا و چه درآخرت وملکوت، آن را با یک قضاوت ، دفترش را بست** . عمل ، وارونه آنچه امروزه پنداشته میشود، کالائی مشخص نیست که بتوان یکباربرای همیشه بهایش را پرداخت ، بلکه همانند مرغیست که هرروز تخمی دیگربا محتوائی دیگر میگذارد . **اعمال هرکسی دراجتماع، درآینده درخودِ همین گیتی خاکی، گمنام ولی زنده و آفریننده میماند** . قضاوت کردن یک عمل در یک محکمه روی یک پیآیندش ، ولو قاضی نیز عادل باشد، یک افسانه خام هست . یک عمل ، هزاران معنا وبرآیند و پیآیند پیدا میکند و هزاران باربایستی قضاوت شود . اینست که یک عمل درتاریخ ، درهرزمانی به گونه ای دیگر، داوری میشود .مسئله بنیادی درفرهنگ ایران ، این نیست که اعمال درآخرت ، قضاوت خواهندشدو پاداش وکیفر خواهند یافت ، بلکه مسئله بنیادی این است

که اعمال تخمه های خاکی هستند، و آنگاه که دراجتماع وتاریخ کاشته شدند ، هرچند کارنده آن از دید گم شود ، ولی او دراین تخم ها ، ازنو کاشته میشود . اجتماع و تاریخ وسیاست و دین ، دشتیست که هر تخمه ای درآن افشانده شد، زنجیره تخمه پس ازتخمه میشود . مسئله قضاوت آن عمل ، درآخرت ، مسئله بنیادی عمل را که جاوید بودن آن درجهان خاکی باشد ، فراموش میسازد . **انسانها ، هرچند نیز گمنام شوند ، ولی درتخمه اعمالشان ، همیشه در اجتماع و تاریخ وسیاست و دین وهنر، زنده اند** . یک عمل ، هزاربار به بار می نشیند که ما امروزنمیدانیم تا پاداش یا کیفربدهیم . با مفاهیم وتصاویر آخرت و قیامت و قضاوت الاهی که با میزانش، کالای سفت وسخت عملهارا میکشدو به حساب نهائی اعمال میرسد، تنها نتیجه ای که دارد ، آنست که عمل انسان را « تخمی سوخته » میکند، و عمل را برای کننده اش ، بسیارفقیرمیسازد. عمل ، چیزی میشود که یک واکنش و یک پاداش یا کیفر دارد . عمل ، دیگر، تخم یا اصل ازخود آفریننده وهمیشه زنده نیست . این شیوه تفکراست که میانگارند که هرکسی مُرد ، دیگر، کاری ازاو ساخته نیست ، و دوره عمل کردنش، پایان پذیرفته است . فرهنگ ایران ، درهرعمل انسان ، چنین تخمی میدید . اینست که **زیستن ، چیزی جزکارکاشتن تخم ها ی عمل نبود** . کاستن سراسر زندگی ، که تخم کاری مداوم و پیاپی اعمال باشد، به یک تخمکاری در زمان مرگ، درمورد کیومرث که بُن همه انسانهاست ، چیزی جز نابود ساختن معنای زندگی انسان درجهان خاکی نبود .

چرا تخم کیومرث ، با روشنی خورشید ، آمیخته میشود ؟ چرا، دوبهره آن تخم، ازآنِ نریوسنگ میگردد ؟

به تخمی که کیومرث درحال مرگ میدهد، وازآن، جفت مشی ومشیانه میرویند که نخستین جفت انسانند ، بازمیگردیم . دراین هنگام است که **برآیندهای هبوطی دیگرتخم** ، که فوق العاده مهم هستند، نمودارمیگردند:

(1) دربندهش میآید که آن تخمه ها ، به روشنی خورشید پالوده شد . تخم ، که درفرهنگ ارتائی ازخود، روشن میشد(اصل روشنی بود) ،

ناگهان، ناتوان ازروشن شدن ازخوداست، و باید روشنی به آن افزوده شود. ناگهان نیازبه هادی ومعلم ورهبرو پیشوا و پیامبردارد . تخم نخستین انسان که بُن همه انسانهاست ، ازخود، روشن نمیشود. به عبارت دیگر، ازخود، به بینش نمیرسد. انسانها بدین سان ، ازخود، وباخرد خود ، نمیتوانند ، به بینش برسند و جهان را بیارایند .

و(2) سپس میآید که دوبهرآن تخم را **نریوسنگ** نگاه داشت . نریوسنگ ، اصل پیوند دهنده میان نیروهاست که نوزائی وفرشگرد میآفریند (گزیده های زاداسپرم بخش 30 پاره 43) . درپیوند دادن، ازسر جان می بخشد . اکنون ازاین تخم کیومرث ، این دوبهر(اندیشه جفت آفرینی) پیوند دهنده نیزجداساخته میشود، و بهره ای که میماند ، **بهره ای که ناتوان ازبینش آفرینی و ناتوان از نوزائیست ، به آرمئتی داده میشود** (وبهری را سپندارمد= زمین یا خاک) پذیرفت .

با حذف این ویژگیها که 1- « سترونی در بینش » و 2- « ناتوانی ازفرشگرد ونوزائی وایجاد بیمرگی » باشد ، تخمی سوخته ازانسان ، ایجاد میگردد ، که همان « هبوط درتورات و درانجیل ودرقرآن » میباشد و فطرت همه انسانها میگردد .

ولی در وندیداد ، به رغم همه دستکاریها ومسخسازیها، ردپای تصویرجمشید ، **نخستین انسان فرهنگ ارتائی- سیمرغی** میدرخشد که رابطه ای وارونه با خاک دارد که کیومرث، نخستین انسان زرتشتی دارد.

درآغاز، **خدا از نخستین « همپرسی خود درگیتی، با جمشید »** میگوید. رابطه همپرسی جم با خدا **درآغاز** ، رابطه عمومی همه انسانها با خداهست . **پیوند خدا با انسان ، دربُن، همپرسی بوده است ، واین رابطهِ فطری هرانسانی با خدا هست** . از سخنانی که درگزیده های زاد اسپرم میآید بخوبی میتوان دید که **همپرسی** ، **روند آمیزش بوده است** . آب رود « وه دایتی » با زرتشت، که تخمی یا دانه ای شمرده میشود ، میآمیزد، و ازاو، بهمن (اصل بینش ودین) پدیدارمیشود . البته این داستان دراصل، مربوط به جمشید بوده است، نه اززرتشت ، هرچند یزدانشناسی زرتشتی سپس آنرا به زرتشت نسبت داده است . گذر ازرود وه دایتی، وشنای درآن ، چیزی جزهمان پیوند همپرسی انسان با خدا نیست (شنا و شناختن وآشنا) .

دین که بینش زایشی ازفرد انسان باشد، همپرسی انسان با خداست . خدا ، افشره جهان جان ، یا « رود دایه یا خدای به= شیرابه و افشره واسانس ِ همه جهان » است . « **هوما** » نیزکه درکردی به معنای «خدا» هنوز نیز بکار برده میشود دراصل « هو+ مای » است که به معنای « مادرخدای به = مادرخدای زاینده = مادرخدای خندان » مانند « هو+ دای » که ازیکی ازتلفظ های « خوا+ تای = خدا » باشد، حاوی یک معنا هست . مادر، اینهمانی با آب داده میشد . زهدان، آبگاه است . مایه ، معنای آب هم دارد (که همان می امروزه و ماء عربی باشد) ولی یزدانشناسی زرتشتی ، همپرسی را دیگر به این معنا ، نمی فهمد و میکوشد معنای آنرا به دیدار (لقا) از دور، بکاهد . معمولا، « دیدار= لقا» را جانشین « همپرسی » میسازد . و ازهمپرسی خدا با جمشید ، آموختن دین ازسوی اهورامزدا به جمشید یا زرتشت » را میفهمد . اینکه جمشید ، تن به چنین همپرسی نمیدهد ، بسیارروشن است . جمشید ، همپرسی را آمیختن گوهریا تخم انسان (مردم = مر+ تخم) با شیرابه جهان میداند . هرانسانی ، درخدا شنا میکند . شناختن ، شنا کردن درخداست . شناختن حقیقت ، آموختن درس حقیقت نیست ، بلکه آمیختن با حقیقت و جذب خونابه حقیقت دررگهای وجود (راهو= ارتا) خود انسان است . خدا ، درس حقیقت به کسی نمیدهد، بلکه مایه آمیزنده ایست که با هرجانی وانسانی درجهان ، میآمیزد . خدا وحقیقت و زندگی، شیرابه وessence اسانس جهانست.

درست نخستین همپرسی جم با خدا ، گواه براین معناهست. او درهمپرسی با خدا ، میخواهد بداند که من چگونه « ور= شهری که جان ، ایمن ازهرگرندی وبیمیست » را باید بسارم . پاسخ به این پرسش ، آنست که باید آب را با خاک بیامیزد . **آمیختن آب با خاک (هاگ = ارک = ارد= ارض ..) و ساختن گِل وخشت ، نخستین همپرسی انسان با خدا هست** . خدا به جم میگوید که ای جم هورچهر، این زمین را به پاشنه بسپرو به دست بورز، بدان گونه که اکنون مردمان خاک شفته را نرم میکنند .... آنگاه جم ، آن ور را بساخت» . شفتن وآمیختن آب وخاک و ساختن خشت ، نخستین کارجمشید یا انسان برای ساختن « ور جمشید = شهر ایمن ازمرگ وبیماری و بیم » ،

چیزی جز امتدادِ همان آمیزش خدا با انسان باهم نیست . **نخستین کار انسان که پیآیند نخستین همپرسی با خداهست، ساختن مدنیت با کار دست وپا ی خود هست** . خاک ، نخستین عنصرشهرو آبادی سازی برای خوشزیستی دراین گیتی هست . خاک، به هیچ روی ویژگی مرگ وفنا را ندارد. بلکه **درست درگل** ، **نخستین بار**، **انسان رابطه مهری وعشقی را درمی یابد** . انسان، با کاردست وپای خود ، مدنیت را برپایه آمیزش و عشق میسازد. هرخشتی، پیکریابی عشق است.

زیرا که به آمیزش ، یک خشت شود قصری

زیرا که شود جامه ، یک تار، به آمیزش (مولوی)

انسان درباده نوشی، همیشه یک جرعه ازآن را به زمین میریزد تا رابطه عشق خدا را به خاک ، بیاد آورد :

« **تو** » اگرجرعه نریزی بر خاک

خاک را ازتو خبرها زکجاست ؟

درست « خشت » به معنای « آنچه که به هم میچسباند وپیوند میدهد » باقی میماند . دربرهان قاطع میآید که « خشت، نوعی ازحلوا هست که درمشکها و جاها ریزند ، تا یکپارچه وقرص گردد » . خشت و گل وخاک، ماده نخستین برای ساختن « ور= شهر فارغ ازبیماری ومرگ وبیم » یا بهشت است ..

درست در داستان کیومرث ورابطه اش با خاک ، این رابطه ، وارونه ساخته میشود و خاک وخشت، نماد مرگ و اهریمنی میگردد ولی برغم چیرگی این مفهوم در اذهان ، اندیشه زال زری ازخاک ، استوار بجای میماند . درحینیکه تن انسان، به خاک مرگ آلود، سپرده میشود ، اعمال او، تخمهائی میشوند که درخاک کاشته میشوند و جاودانه زنده میمانند .

سرانجام ، جای تو خاکست وخشت

جزاز تخم نیکی نبایدت کشت

تن میمیرد و لی تخم نیکی ، درخاک کاشته میشود و میماند

کجا آن گزیده نیاکان ما کجا آن دلیران و پاکان ما

همه خاک دارند بالین وخشت **خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت**

این اندیشه بکلی با برداشتن محصول در آخرت فرق دارد، و غالبا با آن مشتبه ساخته میشود . **تخم نیکی درکارانسان، درهمین خاک**

ودرگیتی ودراجتماع ودر تاریخ، کاشته میشود ، و ربطی به برداشتن محصول آن در آخرت وقیامت ندارد ، بلکه درهمین جهان خاکی، مرتبا محصول خود را میدهد .
این اندیشه بزرگ که پیوندِ آفریننده انسان با خاک باشد، با چیره شدن مفهوم زرتشتی ، چهره دیگری می یابد . کارگل کردن ، کاریست که با مرگ وبیماری و طبعا با اهریمن و دیو کاردارد، و این کاررا باید به دیوان بازگذاشت ، و آنها را بدین کارهای پست گماشت . **جمشیدی که بادست و پای خودش کارگل میکرد ، و این کار، خویشکاری همه انسانها شمرده میشد و گوهری خدائی داشت ، اکنون ، از دست زدن به خاک وگل ، دوری میورزد و حاضرنیست که دیگردست به خاک وگل بزند** . جمشید برای ساختن کاخ وگرمابه وایوان ، با فرمان به دیوان ناپاک ، « دیوان ناپاک » را به کار گل میگمارد ، چو خاک ، گوهر مرگ دارد ، که کاراهریمنست .

بفرمود دیوان ناپاک را   به آب اندر آمیختن خاک را

باهم آمیختن آب وخاک، که همپرسی وجفت آفرینی است، کارناپاکیست ، که به دوش دیوان نجس باید انداخته شود . این اندیشه ، پیآیندهای شومی درارج واعتباراجتماعی وسیاسی دهقانها وکشاورزها داشته است ، چون آمیختن آب با خاک ، تنها ویژه بنا وگلکارومعمارنیست ، بلکه کاردهقانان وکشاورزان نیزهست . دیوان ناپاک

هرآنچه زگل آمد چو بشناختند   سبک خشت را کالبد ساختند

به سنگ وبه گچ ، **دیو، دیوارکرد**   نخست ازبرش، **هندسی** کارکرد

چوگرمابه و کاخهای بلند   چو ایوان ، که باشد « **پناه ازگزند** »

اینکه ایوان ، « پناه ازگزند » است ، بازگشت همان اندیشه « ور» میباشد که بیان « قداست جان » باشد . ولی دراین جا رابطه معماری را با « هندسه » نشان میدهد،و واژه « هندسه » که معرب همان واژه « اندازه » است ، نکته ژرفی را آشکارمیسازد . دیو، خانه وشهرو آبادی برشالوده « اندازه » میسازد . چون خانه ، متناظر با جهان آرائی و روند تحولات تاریخی بود ، دیده میشود که مفهوم « اندازه » ، نقش بنیادی درساختن مدنیت و**جهان آرائی** (سیاست) بازی میکرده است . ولی چون اینها با خاک وگل کارداشت ، کاردیوان ناپاک شمرده میشد . بازتاب این اندیشه هرچند نیزنهفته ،درگستره سیاست

واجتماع و اقتصاد، بسیارشوم بوده است . نفوذ همین اندیشه در کیخسروبود ، که او ازحکومت وقدرت، دست کشید ، و آن را به کسی گماشت که با خاک ، همفکراو بود و خاک را فرومایه میشمرد . **جمشیدی که بادست وپای خودش ، گل وخشت میسازد و آنرا کاری خدائی میداند و با کارخودش ، « ورجمشید = جمکرد » را میسازد، چنین کاری را خویشکاری همه انسانها میکند**. این جمشید است که به خدایش با یقین ازنیروی سازندگی خود میگوید : « من جهان ترا فراخی بخشم ، من جهان ترا ببالانم و به نگاهداری جهانیان سالارو نگاهبان باشم . به شهریاری من، نه باد سرد باشد و نه باد گرم ، نه بیماری و نه مرگ » . جمشید درست به خدا ازاینکه میتواند بهشت را درجهان خاکی بسازد، سخن میگوید . درشهری که او برروی زمین میسازد ، « مرگ وبیماری » نیست . درست این اندیشه، تضاد گوهر « جمشید سیمرغی » و « کیومرث زرتشتی » ورابطه اشان را با جهان خاکی مینماید .

لب جوی و کرانه رود وساحل دریا جایگاه آمیزش خاک با آب ، جایگاه آفرینندگی انجمن خدایان و مردمان باهم ، در ساحل رود خاک(گِل)، جایگاه انجمن خدایان ومردمان

«جایگاه آمیزش آب با خاک » ، یا یوغ شدن آن دو باهم ، جایگاه « آفرینش » شمرده میشد . **مرز یا جایگاه همآغوشی آب با خاک کجاست ؟ لب جوی و کرانه رود و ساحل دریا جایگاه مقدس عشق ورزی خاک با آبست** . جایگاه عشق ورزی آرمئتی با سیمرغ (سمندر= دریا) هست . ازاین روهست که هم گاوی که بُن همه جانوران است ، و هم کیومرث که بُن همه انسانها شمرده میشود ، نزدیک به رود وه دایتا، خود را میافزایند. آنها برخاکی که کنارآبست ، نمی میرند ، بلکه درآنجا دربسترعشق میان آب وخاک ، برای روئیدن و وخشیدن ، افشانده وپخش میشوند . درواقع آفرینش همه جانوران وهمه انسانها درکناررود دایتا میشود . هردو ، تخمی درخاکی هستند که کنارآبست،

جائیکه خدایان همدیگر را در آغوش میگیرند . همبوسی وهمپرسی آب وخاک درساحل وکرانه روی میدهد . مرز، محل آمیزش باهمست . خود واژه مرزیدن ، معنای همآغوشی وهمخوابی باهم دارد .

جمشید بنیاد گذار انجمن همپرسی خدایان با انسانها

درشاهنامه ، سیمرغ درکنار دریا ، روی درخت گز نشسته است . دربخش دوم فرگرد دوم وندیداد ، برکرانه رود دایتا درسرزمین ایران ویچ ، انجمنی ازخدایان فراهم میآید و جمشید و مردمان، درآن انجمن پذیرفته میشوند . این **انجمن شدن خدایان با انسانها وجم ، درست مفهوم « همپرسی انسان وخدا ، وپیدایش بینش اصیل » را معین میسازد** . خدایان، پیامبرو واسطه نمیفرستد ، بلکه مستقیما بر روی زمین ودرجهان خاکی با هم دریک انجمن، برای همپرسی، گردهم میآیند ، تا مانند آب وبا خاک با هم بیامیزند .این انجمن شدن خدایان با جم ومردمان درساحل (خاک) ، برضد یزدانشناسی زرتشتی است . خدایان ومردمان بر روی زمین ، باهم رایزنی وهمپرسی میکنند ، نه درآسمان . « دادار اهوره مزدا ، برکرانه رود دایتای نیک درایران ویج ِ نامی، با ایزدان مینوی انجمن فرازد ...... جمشید .... برکرانه رود دایتای نیک درایران ویج نامی ، همگام با مردمان گرانمایه بدان انجمن درآمد » . درست در گزیده های زاد اسپرم ، زرتشت پس ازگذرازهمین رود ، و پیدایش بهمن ، به انجمن خدایان پذیرفته میشود ولی « زرتشت.... پیش رفت ، درجای پرسشگران بنشست » . همپرسی انجمنی میان جم وخدا برروی خاک ، به نشستن زرتشت درجای پرسشگران ، که هیچگونه حق همپرسی و هماندیشی ندارد ، کاسته میشود . درست در**<u>فرهنگ ارتائی – زال زری</u>** ، به خاک، همان ارزش آسمان داده میشود . خدایان برروی خاک با انسانها باهم انجمن میکنند .

بالاخره جمشید برای آرمئتی (زمین = جما) که جفتش هست نای میتوازد ومیگوید « ای سپندارمذ، به مهربانی فراز رو و بیش فراخ شو ...» بدینسان زمین را که برای مردمان تنگ شده بود ، فراخی می

بخشد تا مردمان به خواست وکام خویش هرجا که خواستند بروند . زمینی گشاده به روی همه مردمان میآفریند ، تا همه آزادی داشته باشند ، هرجا که خواستند بی ممانعت بروند .و سپس برضد سرما ، « ور» یا شهربیمرگ وبی بیم خود را میسازد . دراین فرهنگ ، مفهوم اهریمن، جائی نداشت . بلکه سرما و گرمای سوزنده ، اژی (اژدها = اصل ضدزندگی یا زدارکامگی) بودند . ودراین وریا شهر هست که میتوان بهترین زندگی یا زندگی بهشتی را کرد « واین مردمان درآن خانه های ورِ جمکرد ، نیک زیست ترین زندگانند » وندیدار فرگرد دوم – 41 .

اکنون یزدانشناسی زرتشتی درپایان ، میخواهد که زرتشت وپسرش، رد ومهتر این بهشتی باشند که جمشید با کارخودش، برروی زمین ساخته است . البته این سخن ، به معنای آنست که جمشید باید تبعید وناپدید گردد ، و زرتشت با پسرش ، حکومت را درآنجا دردست بگیرند . به عبارت دیگر، موبدان ، جمشید را بیرون میاندازند و خود ، بهشت خاکی را درانحصارمالکیت خود درمیآورند . این مقایسه کیومرث ، نخستین انسان زرتشتی با جم ، نخستین انسان ارتائی – سیمرغی ورابطه اشان با خاک ، برای درک فرهنگ ایران، ضروریست . البته درزندگی عادی زرتشتیان ، این یزدانشناسی ، با فرهنگ سیمرغی ، آمیخته شده است و معجون « شتر گاو پلنگی » فراهم آورده است .